

واکاوی سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (آسیب‌ها و راهبردها)

سیدعلیرضا شریفی، * عبدالرضا فاضلی **

تاریخ دریافت ۹۱/۴/۱۴ تاریخ پذیرش ۹۱/۹/۲۰

این مقاله با هدف بررسی تحلیلی و آسیب‌شناسی سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، ضمن تعریف دو مفهوم فرهنگ و سیاست عمومی؛ سیاست‌های فرهنگی و ملاحظات نظری سیاستگذاری فرهنگی را تبیین کرده و پس از تشریح سیاست‌های فرهنگی، با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌ای اسنادی و مدارک علمی و تدوین آرا و نظرهای افراد خبره و صاحب‌نظر در قالب روش دلفی به تدوین آسیب‌های این حوزه و ارائه راهکارهای نظری و عملی برای مقابله با آنها می‌پردازد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد رابطه دوسویه فرهنگ و سیاستگذاری، ظرفیت بالقوه مؤثر و فراوانی در ایجاد تحولات فرهنگی و مدیریتی در کشورمان دارد که بخش بسیار کوچکی از آن به فعلیت رسیده است. با نگرش آسیب‌شناسانه به عرصه سیاست‌های فرهنگی، می‌توان به مواردی چون تعدد، ناهماهنگی و ناسازگاری میان مراکز سیاستگذار فرهنگی، عدم تدوین شاخص‌های قابل رصد، برخورد شعاری با سیاست‌های فرهنگی، عدم تعیین مسئولیت دستگاه‌های فرهنگی، ضعف در پویایی و روزآمدی سیاست‌های فرهنگی متناسب با تغییرات محیطی و مقتضیات زمان، فقدان تفاهم و دیدگاه مشترک مجریان، کم‌توجهی به نهادهای مردمی، عدم اولویت‌بندی سیاست‌ها، ضعف در نظارت مؤثر و کم‌توجهی به نظارت همگانی و خودکنترلی، تناقض در سیاست‌های اعمالی، ابهام در ارتباط میان سیاست‌های فرهنگی با سایر سیاست‌ها و ... به‌عنوان مهم‌ترین آسیب‌های سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: آسیب‌شناسی؛ سیاستگذاری؛ فرهنگ؛ سیاستگذاری فرهنگی؛ سیاست‌های فرهنگی
جمهوری اسلامی ایران

* دانشجوی دکتری مدیریت راهبردی، دانشگاه عالی دفاع ملی (نویسنده مسئول)؛ Email: sharifisar@yahoo.com
** دانشجوی دکتری مدیریت راهبردی، دانشگاه عالی دفاع ملی، عضو هیئت علمی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی؛ Email: r_fazeli@yahoo.com

فصلنامه مجلس و راهبرد، سال نوزدهم، شماره شصت‌ونهم، بهار ۱۳۹۱

مقدمه

فرهنگ همواره مورد توجه سیاستمداران بوده و هست؛ چرا که می‌توان از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای اعمال سیاست‌های شناخته شده و آنچه از منظر سیاسی برای جامعه لازم است، استفاده کرد و جامعه را به سمتی سوق داد که از یک سو مطلوب سیاستگذاران است و از سوی دیگر ارتقا و اعتلای فرهنگی را دربردارد. مفهوم سیاست فرهنگی و سیاستگذاری فرهنگی، از جمله مفاهیمی است که در قرن اخیر مورد توجه کشورها قرار گرفته است. نگاه به فرهنگ به‌عنوان یکی از زمینه‌های اصلی توسعه و امکان مدیریت فرهنگی برای تغییر در عناصر فرهنگی و دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده و توجه به نقش دولت‌ها در برنامه‌ریزی و سیاستگذاری فرهنگی، بستر مناسبی را برای شکل‌گیری این مفهوم ایجاد کرده است. در دنیای امروز که نقش و نیروی اجتماعی فرهنگ نسبت به گذشته به مراتب بیشتر شده است، ضرورت هماهنگی و همسویی صاحب‌نظران، کارشناسان و برنامه‌ریزان هر کشور با نیازهای فرهنگی جامعه نیز بیشتر احساس می‌شود و سیاست فرهنگی در این جهت تدوین می‌گردد. سیاستگذاری فرهنگی نوعی توافق رسمی و اتفاق نظر مسئولان و متصدیان امور در تشخیص، تعیین و تدوین مهم‌ترین اصول و اولویت‌های لازم و ضروری در فعالیت‌های فرهنگی می‌باشد و راهنما و دستورالعملی برای مدیران فرهنگی است (اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱).

فرهنگ، صفت ممیزه‌ای است که باعث تمایز انسان از دیگر موجودات می‌شود و ساخته خود اوست که با شایستگی فکری و عقلی خویش آن را شکل می‌دهد. در طول زمان در اثر تعامل فرهنگ‌های بشری، از تنوعات فرهنگی کاسته و اشتراکات آن افزایش یافته است. از این رو متفکران سعی کرده‌اند تا با مفهوم‌سازی، تعریف، تعیین هویت، تحرکات آن و کیفیت این تحرکات، به یک معنای جدید و واحد برسند. آنچه که امروزه در بحث‌های فرهنگی مشاهده می‌شود، علاوه بر پذیرش مفاهیم وارداتی از فرهنگ و نحوه

تعریف آن، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری فرهنگی منبعث از آن را نیز وارداتی کرده که این امر از سادگی و تفکر سطحی ناشی می‌شود (فیاض، ۱۳۸۵).

در جامعه ایران مفهوم سیاستگذاری و سیاست‌های فرهنگی از اهمیت و ویژگی خاصی برخوردار است. امروزه کشورمان به دلایل بی‌شماری یکی از پیچیده‌ترین جوامع جهان را تشکیل می‌دهد که تراکم، افزوده شدن و انباشت لایه‌های متعددی از پیشرفت‌ها، مشکلات، تنش‌ها و تقابل‌ها موقعیت خاصی را در آن به وجود آورده است. از این رو شاید ادعایی مبالغه‌آمیز نباشد که ایران امروز را بتوان یکی از بزرگ‌ترین آزمایشگاه‌های روابط و مناسبات اجتماعی و از گلوگاه‌های حساس تاریخی و فرهنگی در جهان به‌شمار آورد که سرنوشت آن می‌تواند به بسیاری از پرسش‌های اساسی جاری پاسخ دهد. هم‌اکنون رو است که بسیاری از پژوهشگران اجتماعی، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و روان‌شناسان و به‌طور کلی فرهنگ‌شناسان از سراسر جهان تمایل دارند که به ایران سفر کرده و این جامعه پرشور و شکوفا و درعین حال پرتنش و تناقض را از نزدیک مشاهده نمایند و حتی آنها که چنین اقبالی را نمی‌یابند، هر سال صدها مقاله و کتاب را به کشور ما اختصاص می‌دهند (فکوهی، ۱۳۸۴: ۴۳).

۱ بیان مسئله

در هزاره جدید این واقعیت به‌خوبی پذیرفته شده است که مقوله «فرهنگ» اهمیت محوری در تمامی عرصه‌های زندگی بشر دارد. امروزه، کمتر موضوعی را می‌توان یافت که به‌نحوی با فرهنگ مرتبط نباشد. فرهنگ حتی در بطن موضوعات اقتصادی هم وارد شده و جایگاه محوری در آن پیدا کرده است. سرنوشت کشورها نیز کاملاً با تحولاتی که در عرصه فرهنگ در سطوح ملی و فراملی رخ می‌دهد پیوند خورده است و این چرخش قابل ملاحظه به سمت فرهنگ، مستلزم توجه جدی به این حوزه است. مدیریت فرهنگ، حتی اگر با این نام شناخته نشود، در تمام کشورها به‌انحای مختلف وجود دارد. به‌رغم اهمیت این موضوع، متأسفانه مطالعات و تحقیقات انجام شده در زمینه مدیریت فرهنگ در ایران بسیار محدود

است. بررسی کمی و کیفی مطالعات انجام شده در زمینه مدیریت فرهنگ در کشور نشان می‌دهد که این موضوع مهم به صورت جدی مورد توجه جامعه علمی و محققان و پژوهشگران قرار نگرفته است و حتی نهادها و سازمان‌های متولی آن نیز اقدامات جدی در این باره انجام نداده‌اند. مدیریت و سیاستگذاری فرهنگ در عرصه عمل نیازمند پشتوانه نظری قدرتمندی است که باید به همت محققان و پژوهشگران فراهم شود (صالحی امیری، ۱۳۸۷).

تاکنون در تبیین مفهوم و چگونگی مدیریت‌پذیری مقوله فرهنگ و پدیده‌های فرهنگی نظریات مختلفی ارائه شده است. برخی از منظر مکانیکی به این پدیده نگریسته و فرهنگ را قابل مهندسی می‌دانند و برخی دیگر از منظر ارگانیکی به آن نگاه کرده و قائل به عدم امکان مدیریت آن هستند و یا از مدیریت آشوبناک فرهنگ خبر داده‌اند. با نگرش آسیب‌شناسانه به عرصه مدیریت فرهنگ در جمهوری اسلامی ایران، می‌توان یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف حاکم بر آن را ناشی از عدم ارائه الگوهای مناسب سیاستگذاری فرهنگی دانست.

سیاست‌ها و سیاستگذاری فرهنگی در جوامعی مانند ایران که به دنبال ایده و آرمان والا و حفظ فرهنگ ارزشی و مورد تأیید نظام‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اساس و شالوده سیاست فرهنگی نوین کشور در قانون اساسی پی‌ریزی شد و سپس شورای فرهنگ عمومی و شورای عالی انقلاب فرهنگی سیاست‌های فرهنگی کشور را تدوین کردند. اما به نظر می‌رسد که این سیاست‌ها بیشتر جنبه شعاری ارزشی و کلی دارند؛ به گونه‌ای که جاری نبودن آن در تمامی فعالیت‌های فرهنگی کشور و همچنین عملی نبودن و اجرا نشدن مناسب آن مشهود است. نگاهی کلان به وضعیت فرهنگی کشور نشان می‌دهد که با وجود نقاط قوت و فرصت‌های ذی‌قیمت فراوان در عرصه سیاست‌های فرهنگی (مانند برخورداری از فرهنگ غنی اسلامی-ایرانی، ارتقای وجهه فرهنگی کشور در سطح بین‌المللی و ...)، این میراث فرهنگی عظیم و گسترده، توسعه و تکامل نیافته و برخی از سرمایه‌های فرهنگی رو به افول گذارده است. از سوی دیگر، زیرساخت فرهنگی کشور ناقص، ضعیف و ناکارآمد و نیازمند بازبینی و

بازسازی است؛ سیاست‌های فرهنگی روشن و شفاف اجرا نمی‌شود و بیشتر تصمیمات مقطعی و موردی اتخاذ می‌گردد؛ آموزش تکافوی نیازمندی‌های فرهنگی مطلوب را نمی‌کند؛ صنایع فرهنگی، قوی، شاداب و رو به رشد نیستند؛ و بالاخره وضعیت آینده فرهنگی کشور و نسل جوان دارای ابهامات مختلف فراوانی است.

نتیجه و پیامد این عوامل نیز آسیب‌های متعدد در عرصه فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است؛ مواردی از قبیل نفوذ اندیشه‌های بیگانه و تغییر جهت اندیشه‌ها؛ تجددگرایی افراطی در مقابل تمسک به فرهنگ اسلام ناب؛ ضعف در وحدت میان حوزه و دانشگاه؛ دنیاطلبی، اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی، تبعیض و فساد؛ دگرگونی مجدد ارزش‌های جامعه (مانند جایگزینی روحیه ریا و تملق با اخلاص و ایثار)؛ تأثیرپذیری و گرایش به الگوهای غربی؛ دوگانگی عمل و گفتار؛ درگیری و اختلافات سیاسی؛ ضعف مدیریت؛ کم‌توجهی به آموزه‌های اسلامی؛ ضعف مشارکت عمومی در سیاست‌های فرهنگی؛ عدم تفاهم صاحب‌نظران فرهنگی در راستای حل مسائل فرهنگی و معنوی کشور؛ تداخل وظایف و فعالیت‌های موازی نهادهای فرهنگی؛ گسترش سطحی‌نگری در فعالیت‌های فرهنگی؛ فقدان نظام برنامه‌ریزی صحیح فرهنگی برای نسل جوان و ...، که همه این نکات نشان‌دهنده اهمیت تحقیق و پژوهش آسیب‌شناسانه در عرصه سیاستگذاری و سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است.

۱-۱ اهداف و پرسش‌ها

هدف از تدوین این مقاله، آسیب‌شناسی سیاست‌های فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران است. بنابراین پرسش‌های مدنظر عبارت است از:

مهم‌ترین آسیب‌های سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران کدام است؟
طبقه‌بندی و اولویت‌بندی آسیب‌شناسی سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در مراحل تدوین و اجرای سیاست‌ها چگونه است؟

راهبردهای برگزیده (نظری و عملی) و راه‌حل‌های کلیدی در این زمینه چیست؟ بر این اساس، ابتدا مفهوم فرهنگ و سیاست‌گذاری و ارتباط سیاست‌گذاری و فرهنگ بررسی و تحلیل می‌شود و سپس سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲ روش‌شناسی

جهت‌گیری اصلی این پژوهش، کاربردی و توسعه‌ای، و هدف آن اکتشافی است که با استفاده از پیمایش توصیفی و روش‌های مطالعه کتابخانه‌ای اسنادی و مدارک علمی و همچنین تدوین آرا و نظرات افراد خبره و صاحب‌نظر (در قالب روش دلفی)، اطلاعات لازم جمع‌آوری شده و مورد تحلیل قرار گرفته است.

جامعه آماری این پژوهش را با توجه به شیوه‌های جمع‌آوری اطلاعات مشتمل بر اسناد و مدارک مرتبط با موضوع، صاحب‌نظران حوزوی و دانشگاهی متخصص در عرصه‌های فرهنگ، سیاست‌گذاری و مدیریت تشکیل می‌دهند. نمونه مورد نظر در روش دلفی نیز تعداد سی نفر از افراد خبره و صاحب‌نظر در این زمینه هستند که از طریق نمونه‌گیری هدفمند و شیوه در دسترس انتخاب شده‌اند.

پیچیدگی‌های موجود در مسائل فرهنگی به‌خصوص سیاست‌ها و سیاست‌گذاری فرهنگی همراه با تنوع و ناسازگاری نظرات و دیدگاه‌های موجود در این عرصه، زمینه مساعدی را برای بهره‌گیری از روش دلفی فراهم می‌کند. این روش عمدتاً با هدف کشف ایده‌های خلاقانه و قابل اطمینان یا تهیه اطلاعات مناسب به‌منظور تصمیم‌گیری مبتنی بر فرایندی ساختاریافته برای جمع‌آوری و طبقه‌بندی دانش موجود در نزد گروهی از کارشناسان و خبرگان است و از طریق توزیع پرسش‌نامه در بین این افراد و بازخورد کنترل شده پاسخ‌ها و نظرهای دریافتی صورت می‌گیرد. روش و فنون تحلیل داده‌ها نیز شامل تفسیر متن و تحلیل محتوای مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی و تجزیه و تحلیل کمی و کیفی پرسش‌نامه‌های مبتنی بر روش دلفی است.

۲ ادبیات و مبانی نظری

۲-۱ تعاریف و مفاهیم

۲-۱-۱ فرهنگ

«فرهنگ» از واژگان فارسی باستان و مرکب از دو بخش «فر» و «هنگ» می‌باشد که در معانی مختلفی چون دانش و فرزاندگی، عقل سلیم، رأی و تدبیر، تیزهوشی و خبرگی، حرفه، فن و هنر، کتاب لغت و ... به کار رفته است (نوشین، ۱۳۶۳). این کلمه معادل واژه لاتین کالچر^۱ به مفهوم جامعه‌شناختی با رویکردهای گوناگون تاریخی، تشریحی، روان‌شناختی و ساختارشناسانه تعریف شده است (آشوری، ۱۳۸۶: ۱۵). فرهنگ دارای تعاریف متعدد دیگری نیز هست.

از نظر اصطلاحی تعاریف زیادی از فرهنگ در کتب علمی وجود دارد که هر کدام از زاویه‌ای آن را بررسی و تعریف کرده‌اند: رویکردهای انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، قوم‌شناسی و ... این تعاریف را می‌توان به دسته‌های مختلف از قبیل نمادین، ساختاری کلاسیک و توصیفی، هنجاری، تاریخی و ... تفکیک کرد. تاکنون بیش از دویست و هفتاد تعریف از فرهنگ ارائه شده است. کلاید کلوکونی در پژوهشی مجموعه تعاریف فرهنگ را در دوازده طبقه دسته‌بندی کرده که عبارت است از: «فرهنگ به مثابه «کل روش زندگی»، «میراث اجتماعی»، «روش تفکر، احساس و اعتقاد مردم»، «ذهنیت رفتار»، «چگونگی رفتار»، «مخزن آموخته‌ها»، «معیار تکرار امور»، «رفتار اکتسابی»، «سازوکار قواعد هنجاری رفتار»، «تکنیک تطبیق با محیط»، «رسوب تاریخ» و «ماتریس رفتار» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۶: ۱۳۲).

ادوارد تایلور، مردم‌شناس انگلیسی، در سال ۱۸۷۱ میلادی در کتاب *فرهنگ ابتدایی*، فرهنگ را کلیتی درهم‌بافته شامل دانش، هنر، اخلاق، قانون، آداب و رسوم و هرگونه قابلیت و عادت‌هایی که توسط انسان، به عنوان عضوی از جامعه، کسب شده است، می‌داند.

در عین حال، فرهنگ در انواع برداشت‌ها از یک امر و کل پویا و در حال تغییر و تکاپو به یک حقیقت و عنصر روحی وحدت‌بخش و هویت‌بخش تبدیل شده است. بنابراین هویت و انسجام درونی و برونی افراد، جوامع و تاریخ‌ها به حضور بالنده و فعال حقیقت فرهنگ بستگی دارد؛ زیرا فرهنگ پدیده‌ای انسانی و دارای ابعاد، سطوح و حوزه‌های متعددی است (ایگلتن، ۱۳۸۰: ۱۳۹). در راستای این تعریف انسان‌شناسانه، جامعه‌شناسانی نظیر دورکیم، فرهنگ را مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ارزش‌های یک جامعه می‌دانند. از نگاه آنان، فرهنگ، عنصر واضح ساختار اجتماعی و اصل تنظیم‌کننده کنش اجتماعی است که به آن شکل و جهت می‌بخشد و همچون روان یک جامعه خود را بر اعضا غالب می‌کند (بدیع، ۱۳۷۶: ۳۸).

تعاریف فراوانی برای فرهنگ وجود دارد. انسان‌شناسان کلاسیک فرهنگ را در معنایی وسیع، معادل سبک زندگی تعریف می‌کنند؛ ولی جامعه‌شناسان، فرهنگ را مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ارزش‌ها می‌دانند. در جای دیگر فرهنگ مشخص‌کننده باورها، مسلک‌ها و اسطوره‌ها، یعنی صورت‌های ذهنی دسته‌جمعی یک اجتماع که به تعبیری، عوامل روحی و روانی آن جامعه می‌باشد تعریف شده است (ماندگار، ۱۳۷۹: ۸۱). در این میان صاحب‌نظران مدیریت نیز فرهنگ را تعریف کرده‌اند. ادگار شاین فرهنگ را مجموعه‌ای از مفروضات ضمنی می‌داند که اولاً، به تبیین چگونگی جهان می‌پردازد، ثانیاً، در میان گروهی از افراد مشترک است و ثالثاً، ادراکات، تفکرات و احساسات و تا حدی رفتارهای آنان را تعیین می‌کند (Schein, 1996). شاین ضمن این تعریف به تبیین فرهنگ در مدل سه‌لایه‌ای باورها، ارزش‌ها و مصنوعات پرداخته است. در این میان هیچ، با نقد مدل ایستای شاین، با اضافه کردن عنصر نمادها و تبیین روابط میان آنها در قالبی پویا به تفسیر فرهنگ می‌پردازد (Hatch, 1993).

به‌طور کلی می‌توان دیدگاه‌های مختلف درباره فرهنگ را به پنج دسته تقسیم کرد

(فیاض، ۱۳۸۵):

۱. مارکسیستی یا تضادگرایان: این دیدگاه، فرهنگ را روینایی می‌داند که براساس اقتصاد بنا شده و روابط اقتصادی، تعیین‌کننده نوع فرهنگ است. این دیدگاه تهی از رنگ و بوی انسانی است و سبب می‌شود که برای فرهنگ برنامه‌ریزی مکانیکی انجام گیرد. مارکسیست‌ها و تضادگرایان به فرهنگ موجود در سطح جامعه رجوع و فرهنگ عامه را مورد ستایش قرار می‌دهند. این عام‌گرایی فرهنگی باعث رکود فرهنگی در سطح جامعه می‌شود. فرهنگ را نمی‌توان براساس اقتصاد تعریف کرد، چرا که خود فرهنگ واقعی‌تری مستقل دارد.

۲. تکامل‌گرایان: این دیدگاه که از قرن نوزدهم به وجود آمد، هنوز دارای قوت است و همه چیز را در حال حرکت، تحول و تکامل می‌داند. بنابراین برچسب ارزش‌گرایی به آن زده می‌شود. این دیدگاه، اساس را بر میراث تاریخی فرهنگ گذاشته و بر فرایند تأکید می‌کند. از این رو در کشورهایی که دارای پیشینه تاریخی هستند کاربرد دارد.

۳. ساختی: در این دیدگاه تکیه بر الگوسازی و یا سازمان فرهنگ است. اما این مدل و تعریف، قابلیت تبیین و تحلیل نظام‌های فرهنگی دست‌کاری شده جهان سوم را ندارد.

۴. کارکردگرایی: این دیدگاه از جوامع ابتدایی و مدرن به وجود آمده که در آنها نظام کلی دارای ثبات کاملی است و هر جزء دارای کارکرد مناسب در کل نظام است. در این تحلیل، روابط بین اشیا و خود اشیا زیاد مورد نظر نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد علت غایی و نتیجه اشیاست. براساس این تعریف، ارزش‌ها جایگاهی ندارند و این مکتب مخالف ایجاد هر نوع انقلاب و جهت‌دهی در جامعه است.

۵. عوام‌گرایی فرهنگی: این دیدگاه برخاسته از مردم‌شناسی کلاسیک است که به عناصر فرهنگی و روابط آنها توجه دارد و با مقدس شمردن سنت بازمانده از پیشینیان، سعی در حفظ وضعیت موجود در جامعه می‌کند و هیچ‌گونه تغییری را نمی‌پذیرد. تعریف تایلر از فرهنگ که شاید مشهورترین تعاریف فرهنگ باشد، شاهد بر این سخن است. این دیدگاه هم ناقص بوده و قدرت تبیین واقعیات فرهنگی در سطح جوامع جهان سوم را ندارد.

تعاریف دیگری نیز توسط اندیشمندان و نویسندگان داخلی ارائه شده است که برخی از آنها به این شرح است: فرهنگ مقوله‌ای متجانس نیست و بر یک واقعیت مفرد، دلالت نمی‌کند، بلکه تعداد زیادی از عناصر مانند عقاید، عواطف، ارزش‌ها، هدف‌ها، کردارها، تمایلات و اندوخته‌ها را در سطوح مختلف دربرمی‌گیرد (جعفری، ۱۳۷۳: ۲۲). فرهنگ مجموعه‌ای از دانش‌ها، بینش‌ها، نگرش‌ها، منش‌ها و ارزش‌های یک ملت است (ماندگار، ۱۳۷۹: ۸۱). فرهنگ، باورها و ارزش‌هایی است که از جهان‌بینی انسان نشئت می‌گیرد و در عرصه‌های مختلف (فردی و اجتماعی) زندگی متجلی می‌شود. در این تعریف که دربرگیرنده فرهنگ مادی و معنوی است و شامل تمام ابعاد زندگی می‌شود، جهان‌بینی، عامل تغییر باورها، ارزش‌ها و فرهنگ است. جهان‌بینی، مبدأ و منشأ فرهنگ به‌شمار می‌آید، به‌طوری‌که هرگونه تغییر در جهان‌بینی باعث تغییر در فرهنگ می‌شود. با این نگاه، جهان‌بینی به‌مثابه قلب فرهنگ است؛ از محیط بیرونی، میراث اجتماعی و دانایی انرژی می‌گیرد و این انرژی را به اندام فرهنگ منتقل می‌سازد و در حرکت معکوس با جلوه‌های بیرونی فرهنگ، تعامل برقرار می‌کند و بخش‌های آسیب‌دیده، یا ارزش‌ها و باورهای بازتولید شده را به درون خود برمی‌گرداند و پس از بازسازی، مجدداً به بدنه فرهنگ جاری وارد می‌سازد و باورها و ارزش‌ها را تولید می‌کند. این باورها و ارزش‌ها در عرصه‌های مختلف زندگی متجلی می‌شود و نماد بیرونی فرهنگ شکل می‌گیرد (ابوالقاسمی، ۱۳۸۶: ۱۳۴).

رهبر معظم انقلاب در تبیین فرهنگ می‌فرماید: «فرهنگ، مثل آب و هواست. فرهنگ، یعنی همین رسوم و آدابی که بر زندگی من و شما حاکم است. فرهنگ، یعنی باورها و اعتقادات ما و چیزهایی که زندگی شخصی و اجتماعی و داخل خانه و محیط کسب یک جامعه با آنها روبه‌روست» (خطبه‌های نماز جمعه، ۱۳۶۹). «عزیزان! فرهنگ، اساس کار ماست. درواقع، فرهنگ با همه شعب آن، یعنی علم و ادبیات و غیره، روح کالبد هر جامعه است ... نقش فرهنگ، نقش روح در کالبد اجتماع است» (بیانات در دیدار با اعضای انجمن سرای اهل قلم، ۱۳۸۱).

«فرهنگ هر کشور، بستر اصلی حرکت عمومی آن کشور است. حرکت سیاسی و علمی اش هم در بستر فرهنگی است. فرهنگ، یعنی خلیات و ذاتیات یک جامعه و بومی یک ملت؛ تفکراتش، ایمانش، آرمان‌هایش؛ اینها تشکیل دهنده مبانی فرهنگ یک کشور است ... فرهنگ هم مثل علم است؛ فرهنگ هم گیاه خودرو نیست. همه آنچه شما از نشانه‌ها و مظاهر فرهنگی در جامعه خودتان و در هر نقطه‌ای از دنیا می‌بینید، بدون تردید این بذر را دستی افشاندن است. البته انسان بعضی از دست‌ها را می‌بیند، اما بعضی از دست‌ها را نمی‌بیند؛ از داخل خانه، تا درون مدرسه، تا فضای خیابان، تا رادیو و تلویزیون، تا ماهواره، تا تبلیغات جهانی، تا اینترنت و از این قبیل چیزها. فرهنگ، هدایت و پرورش دادن می‌خواهد» (بیانات در دیدار با رؤسای دانشگاه‌ها، ۱۳۸۳).

با توجه به اینکه تلقی و تعریف فرهنگ از منظر این نوشتار مبتنی بر دیدگاه جامع‌نگر است؛ پس می‌توان فرهنگ را مجموعه‌ای از دانش‌ها، بینش‌ها، نگرش‌ها، منش‌ها و ارزش‌های یک ملت محسوب کرد. برای چنین فرهنگی، این ویژگی‌ها قابل ذکر است: اولاً، هویت‌دهنده است؛ ثانیاً، مصونیت‌آور است؛ ثالثاً، پویا و پایاست و رابعاً، تأثیرپذیر و تأثیرگذار است. بنابراین فرهنگ هر جامعه به تدریج در حیات جامعه شکل گرفته و قوام می‌یابد.

۲-۱-۲ سیاستگذاری

تاکنون تعاریف مختلفی از سیاست عمومی (خط‌مشی عمومی) مطرح شده که تعدادی از آنها عبارت است از: سیاست‌های عمومی اصولی هستند که به تصمیم‌ها، اقدام‌ها و فعالیت‌های سازمان‌های عمومی جهت می‌دهند و آنها را در مسیر تحقق اهداف تنظیم می‌کنند. سیاست عمومی نشانگر خواست‌ها و انتظارات بخش عمومی است که در فرایند تصمیم‌گیری به صورت آیین‌نامه‌ها، قوانین و مقررات اجرایی، تقنینی و قضایی منعکس می‌شود. سیاست عمومی به مجموعه‌ای از اقدامات پیشنهادی شخص، گروه یا دولت اطلاق می‌شود که در محدوده یک قلمرو جغرافیایی با مشکلات و موانع یا فرصت‌هایی مواجه

است. مفهوم سیاست عبارت است از فرایندی که دانش و معلومات را از قوه به فعل درمی‌آورد و مشتمل بر پردازش اطلاعات، علوم و ارزش‌های مدنظر درباره واقعیاتی است که به مثابه باز داده‌ها، فراورده‌ها و خدمات انسانی قابل شناسایی هستند. سیاست‌های عمومی به مجموعه‌ای از عملیات آگاهانه سازمان‌های عمومی اطلاق می‌شود که برای دستیابی به اهدافی معین اجرا می‌شوند (الوانی و شریف‌زادگان، ۱۳۸۵: ۵-۲).

به نظر می‌رسد که تعریف آندرسون در این زمینه جامع‌تر و مناسب‌تر است: خط‌مشی بیانگر مجموعه‌ای از اقدامات نسبتاً ثابت و هدفمند است که به وسیله یک فرد یا مجموعه‌ای از بازیگران برای پرداختن به یک مسئله یا دغدغه دنبال می‌شود. بنابراین خط‌مشی بر آنچه دولت در عمل به‌طور واقعی انجام می‌دهد، متمرکز است؛ نه آنچه صرفاً پیشنهاد داده یا قصد انجام آن را دارد. با این تعریف، خط‌مشی‌های عمومی به مجموعه‌ای از اقدامات دولت اشاره دارد که به‌صورت نسبتاً ثابت و هدفمند برای حل یک معضل عمومی انجام می‌شود (دانایی‌فرد، ۱۳۸۸: ۱۲).

۳-۱-۲ آسیب‌شناسی

این اصطلاح در همه رشته‌های علوم به کار می‌رود و اهمیت ویژه‌ای دارد. اما در زمینه مسائل روان‌شناختی، تربیتی و فرهنگی، به مطالعه و بررسی دقیق عوامل زمینه‌ساز، پدیدآورنده و یا ثبات‌بخش روانی، فیزیولوژیکی، بیولوژیکی، تربیتی و فرهنگی آفات و آسیب‌های موجود در آن زمینه می‌پردازد. هدف اصلی از چنین مطالعاتی تکمیل و تأمین فرایندهای مناسب برای دفع یا رفع آفات و آسیب‌هاست (بریجانیان، ۱۳۷۳). آسیب‌شناسی فرهنگی به بررسی آفات و آسیب‌هایی می‌پردازد که جنبه فرهنگی دارند و عناصر شکل‌دهنده و سازنده عادات، رفتارها و کنش‌های رایج یک جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند. چنین آسیب‌هایی، صرف‌نظر از میزان تخریب و خسارتی که به مسائل روبنایی فرهنگ یک جامعه وارد می‌سازند، بر متن فرهنگ اصیل جامعه فرهنگی نیز آسیب وارد

می‌کنند (رهنمایی، ۱۳۷۸: ۳۱). اگر عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ از آسیب‌ها و آفت‌ها مصون بمانند، جامعه دارای رفتارها و کنش‌های پاک خواهد شد و اگر این عناصر آلوده شود و چهره حقیقی خود را از دست بدهد یا آنها را با عناصر آلوده جایگزین سازد، نتیجه‌ای جز رفتارها و کنش‌های زشت و به‌دور از اصول انسانی نخواهد داشت (بابایی طلائی، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۱۷). باید دانست که آسیب‌های سیاسی و فرهنگی متنوع‌اند و رویکرد محققان به این آسیب‌ها نیز تنوعات چندگانه‌ای می‌پذیرد که مطابق اجرای هر یک از این دیدگاه‌ها، شاهد پیامدهای متفاوتی در نتیجه مسئله خواهیم بود.

۲-۲ سیاست‌های فرهنگی و نسبت میان فرهنگ و سیاستگذاری

دیدگاه‌های متفاوتی درباره نسبت میان فرهنگ و سیاستگذاری وجود دارد. ریشه این تنوع و تکرر دیدگاه‌ها را در دو موضوع می‌توان خلاصه کرد: گستره مفهومی فرهنگ و رویکردها و پارادایم‌های روش‌شناختی سیاستگذاری. کمتر مفهومی مثل فرهنگ در ادبیات برنامه‌ریزی از چنین وسعت و عمقی برخوردار است. به تناسب این گستره مفهومی برخی برنامه‌ریزان، فرهنگ را به جزئی از حوزه اجتماعی و حتی اقتصادی تقلیل داده و بر این اساس جایگاه بخش فرهنگ را در برنامه‌ریزی‌های کلان، بسیار کوچک در نظر می‌گیرند. در طیف دیگر نیز کسانی هستند که سپهر مفهومی فرهنگ را چنان گسترده و کلان تعریف می‌کنند که عملاً از حوزه کنش انسانی و برنامه‌ریزی خارج می‌شود. با مرور دیدگاه‌های مختلف درباره تعریف فرهنگ به وضوح می‌توان به تأثیری که هر منظر بر امر سیاستگذاری فرهنگی دارد پی برد (الوانی و هاشمیان، ۱۳۸۷: ۶).

به‌طور کلی دو پارادایم روش‌شناسی اثبات‌گرایی و تفسیری - هرمنوتیکی، هر کدام باعث ظهور نظریات و مدل‌های خاصی درباره سیاستگذاری فرهنگی می‌شوند. رویکرد تحصیلی با تکیه بر عینیت‌گرایی خام، خط‌مشی‌گذاری را در مدل‌های عقلایی خلاصه می‌کند. براساس این دیدگاه نه تنها شناخت عینی پدیده‌های فرهنگی برای سیاستگذاران

میسر می‌شود، بلکه خط‌مشی‌گذار می‌تواند تمام راه‌حل‌ها را احصا کرده و هزینه و منفعت هر یک را تحلیل کند. پس از گزینش عقلایی نیز مجریان و ارزیابان به دور از ذهنیات و سلايق خود به اجرا و ارزیابی سیاست‌های فرهنگی می‌پردازند (Dye, 2007: 312-314).

نقطه مقابل این رویکرد مکانیکی به فرهنگ، رویکرد روش‌شناسی تفسیری - هرمنوتیکی قرار دارد. متفکران تفسیری، عینیت‌گرایی خام تحصلی را با ذهنیت‌گرایی افراطی جایگزین می‌کنند. از نظر آنان خط‌مشی‌گذاری، مستقل از ذهنیت سیاستگذار و بافت تاریخی و فرهنگی سیاستگذاری نیست. تمام مراحل سیاستگذاری (ادراک پدیده فرهنگی، احصای راه‌حل‌ها، ارزیابی بدیل‌ها و انتخاب، اجرا و ارزیابی) تحت تأثیر تفاسیر مختلف و متنوعی است که از آنها ارائه می‌شود. به‌زعم آنان موضوع سیاستگذاری از عینیت برخوردار نبوده و بنا به تفاسیر مختلف تکثرپذیر است (الوانی و هاشمیان، ۱۳۸۷: ۷).

یک فرهنگ‌شناس ممکن است سیاست فرهنگی را مجموعه پیچیده‌ای از فعالیت‌های گوناگون بداند که به‌صورت نظام‌مند و در ساختاری پیچیده باهم در ارتباط‌اند (پهلوان، ۱۳۸۲: ۲۸۷)، اما از دیدگاه علم سیاستگذاری، سیاست فرهنگی مقوله‌ای است دارای اهمیت راهبردی که بر توسعه پایدار تأثیر می‌گذارد و در واقع بخش اساسی آن است (اشتریان، ۱۳۸۱: ۱۰). سیاست‌های فرهنگی دو جنبه اصلی را مدنظر دارند: اول، پرداختن به مسائل فرهنگی روشن و آشکار و دوم، تنظیم ارتباط با زمینه‌های مؤثر بر فرهنگ یا تأثیرپذیر از آن که در چارچوب یک رویکرد نظام‌مند به مجموعه کلان فرهنگ و خرده‌نظام‌های فعال در آن نظیر نهادهای مؤثر در سیاستگذاری و اجرا؛ بخش‌ها و زیرمجموعه‌های عملیاتی؛ منابع، امکانات و نیروها و محیط داخلی و خارجی مطرح می‌شوند (همایون و جعفری، ۱۳۸۷: ۱۴). با این اوصاف سیاست فرهنگی اشاره به مجموعه اقدامات هدفمند و به‌نسبت ثابت دارد که در یک بازه زمانی برای رفع مسائل عمومی در حوزه فرهنگی اجرا می‌شود.

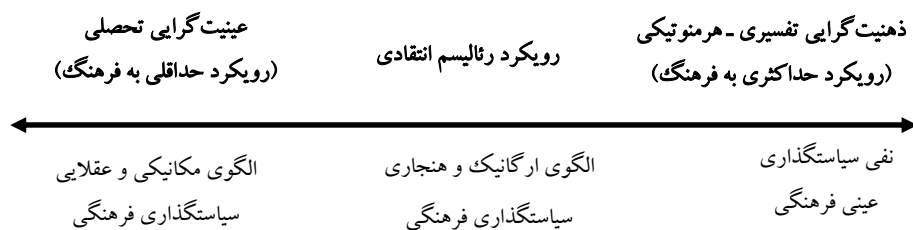
سیاست فرهنگی به معنای ارزش‌ها و اصول هدایت‌کننده در امور فرهنگی است. به‌عبارت‌دیگر، مجموعه‌ای از تدابیر برای تعیین وظایف دولت و سازمان‌های غیردولتی،

در زمینه فرهنگ برای رسیدن به اهداف مورد نظر است (نجاتی حسینی و دیگران، ۱۳۷۹). سیاست فرهنگی عبارت است از ارزش‌ها و اصول هادی و ناظر بر اقدامات و امور فرهنگی. ژیرار در کتاب *توسعه فرهنگی، تجارب و سیاست‌ها*، سیاست فرهنگی را به صورت مجموعه‌ای از هدف‌های آرمانی، عملی و ابزاری که گروهی آن را دنبال می‌کنند و قدرتی آن را به کار می‌برد تبیین می‌کند. تعریف سیاست فرهنگی به تعریف فرهنگ وابسته است. اگر فرهنگ را در مفهوم وسیع آن در نظر بگیریم سیاست فرهنگی نیز به مجموعه وسیعی از اقدامات اطلاق می‌شود که هدف و جهت آنها توسعه حیات فرهنگی است (فراهانی، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

شاید بتوان گفت که مفهوم مسئولیت اجتماعی - فرهنگی دولت‌ها و در واقع مفهوم سیاست فرهنگی، پدیده‌ای جدید و مربوط به سال‌های پس از جنگ جهانی دوم است. دوران طلایی سیاست‌های فرهنگی مربوط به دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی است. در اوایل دهه ۱۹۶۰، نیروهای ژئوپلتیکی جدیدی در جهان ظاهر شد و مفاهیمی چون پژوهش فرهنگی، اقتصاد فرهنگ، آموزش کارگزاران فرهنگی، برنامه‌ریزی و سیاست فرهنگی مطرح گردید و نقش و مسئولیت دولت‌ها در حوزه فرهنگ مورد تأکید قرار گرفت. تأسیس نهادها و وزارتخانه‌های امور فرهنگی، حاصل این تفکر جدید بود. برخی دولت‌ها، سیاست‌های فرهنگی خود را تدوین و به اجرا گذاشتند یا ساختارهای موجود را تقویت کردند. این عمل بر مبنای نوع دولت حاکم در کشورها (دولت تسهیلگر، دولت طراح و ...) انجام می‌شد. در عرصه بین‌المللی نیز یونسکو به عنوان بازوی فرهنگی نظام ملل متحد به مهم‌ترین مجمع بحث و بررسی درباره سیاست‌های فرهنگی تبدیل شد (همان: ۱۴۰-۱۳۹).

با مدنظر قرار دادن سیاستگذاری به عنوان یکی از کارکردها و وظایف مدیریتی، نظریات ارائه شده درباره تبیین نسبت میان فرهنگ و سیاستگذاری را در پیوستاری می‌توان طبقه‌بندی کرد. در یک طرف پیوستار، برخی به دلیل اتخاذ رویکرد روش‌شناسی تفسیری و تعریف حداکثری از فرهنگ، قائل به عدم امکان مدیریت و سیاستگذاری فرهنگی بوده و

در طرف دیگر برخی در پارادایم روش‌شناسی اثبات‌گرا و با تکیه بر تعریف حداقلی از فرهنگ، با رویکردی مکانیکی، فرهنگ و جریانات آن را کاملاً قابل مدیریت می‌دانند. در وسط پیوستار نیز مبتنی بر آموزه‌های روش‌شناسی رئالیسم انتقادی، موضعی میانه اتخاذ شده و ضمن نفی رویکرد مکانیکی به مقوله سیاست‌گذاری فرهنگی، مدلی ارگانیک مدنظر قرار می‌گیرد (الوانی و هاشمیان، ۱۳۸۷: ۸).



مدل ۱ نسبت میان فرهنگ و سیاست‌گذاری فرهنگی

پارسونز از مشهورترین متفکرانی است که از یک سو به دلیل اتخاذ رویکرد حداکثری به فرهنگ و از سوی دیگر تحت تأثیر رویکرد تفسیری - هرمنوتیکی و بر، سیاست‌گذاری فرهنگی را نفی می‌کند. وی معتقد است، نظام فرهنگی عامل اصلی هدف‌گذار و مشروط‌کننده سایر نظام‌ها، از جمله نظام اجتماعی و اقتصادی است و در رأس این سلسله‌مراتب قرار می‌گیرد. مهم‌ترین چالش رویکرد پارسونزی تأکید او بر حفظ تعادل، تبادل متوازن و مناسبات کارکردی است. طبقه‌بندی سیستمی پارسونز الگویی مناسب برای توصیف وضعیت موجود در اختیار می‌گذارد، اما در خصوص موضع‌گیری هنجاری برای تغییر و حرکت به سمت وضعیت مطلوب فرهنگی نظری ندارد و این آغاز چالش دیدگاه پارسونز با سیاست‌گذاری فرهنگی است که در ذات خود واجد تغییر و پویایی به‌منظور رسیدن به وضعیت مطلوب است (کرایب، ۱۳۸۱: ۶۳).

معنای نظریه پارسونز از دیدگاه برنامه‌ریزی این است که فرهنگ، حوزه‌ای غیرقابل برنامه‌ریزی است، درحالی‌که در دیدگاه مقابل افراد و جوامعی قرار دارند که از منظر مکانیکی به فرهنگ می‌نگرند. در این میان نظریه‌ای ارائه شده که ضمن رویکرد ارگانیک به فرهنگ و نفی رویکرد مکانیکی در مدیریت آن، این حوزه را قابل هدایت و اداره می‌داند. از این رو فرهنگ را نه می‌توان ماشینی اداره کرد و نه بایست آن را به این امید که خودبه‌خود به هدف نهایی نائل می‌شود رها کرد؛ بلکه آن را می‌توان و می‌بایست مدیریت کرد. البته باید الزامات و اقتضائاتی به تناسب پدیده فرهنگ در سبک مدیریتی قائل شد (مشبکی و پورعزت، ۱۳۸۰). از سوی دیگر گستردگی مؤلفه‌ها و متغیرهای مؤثر بر فرهنگ، سیری آشوبناک را فراروی برنامه‌ریزان فرهنگی قرار داده است. با توجه به نکات فوق می‌توان به ضرورت دستیابی به مدل بومی سیاستگذاری فرهنگی پی برد؛ الگویی که ضمن مدنظر قرار دادن تعدد، تنوع و پیچیدگی مؤلفه‌ها و متغیرهای فرهنگی با رویکردی خاص به سیاستگذاری فرهنگی نیز پردازد.

۳-۲- بنیان‌ها و ملاحظات نظری سیاستگذاری فرهنگی

در طول تاریخ بشری همواره نوعی چالش نظری درباره امکان‌پذیری سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی وجود داشته است. این دو نظریه را می‌توان در دیدگاه افلاطونی که آن را ممکن و ضروری می‌داند و نظریه ارسطویی که آن را محدود و مشروط می‌داند، خلاصه کرد. در این زمینه برخی صاحب‌نظران معتقدند برای فرهنگ نمی‌توان برنامه‌ریزی کرد؛ زیرا دخالت دولت در آن باعث محدودیت آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌شود. بنابراین فرهنگ قابل سنجش، محاسبه، کنترل و پیش‌بینی نیست و کمی کردن فرهنگ امری دشوار است. اما از آنجا که فرهنگ با ارزش‌ها، هویت و قدرت سروکار دارد، به‌راحتی نمی‌توان فرهنگ را از سیاست جدا کرد (فاضلی، ۱۳۸۶). درباره امکان‌پذیری سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی باید دو مفهوم از فرهنگ را از یکدیگر تفکیک کرد: مفهوم عام که

ناظر به تمام وجوه زندگی است و به اهداف متعالی، آرمان‌های فرهنگی کلان و هدف‌های ایدئولوژیک می‌پردازد و مفهوم خاص که شامل برنامه‌ریزی برای توسعه ابعاد معینی مانند اوقات فراغت، خلاقیت فرهنگی و حقوق فرهنگی است (اجلالی، ۱۳۷۹).

در بین نظریه‌پردازان حوزه فرهنگ سه نوع رویکرد به برنامه‌ریزی فرهنگی وجود دارد: دسته اول موافق برنامه‌ریزی فرهنگی‌اند؛ دسته دوم مخالف‌اند و دسته سوم به نظریه حد وسط اعتقاد دارند. این گروه اگرچه معتقد به عدم دخالت و برنامه‌ریزی در حوزه نظام‌های ارزشی و اعتقادی فرهنگ‌ها هستند، ولی برنامه‌ریزی برای تولید، توزیع و مصرف کالاهای فرهنگی را عقلانی و موجه می‌دانند. از نظر این گروه چون تولیدات فرهنگی دارای ابعاد ارزشی هستند قابل تقلیل به تولیدات اقتصادی نیستند، ولی از آنجا که مادیت دارند و در بازار رفتار «شبه‌کالایی» از خود بروز می‌دهند مستقل از نظام‌های ارزشی فرهنگ‌ها عمل می‌کنند. این دیدگاه، صنعت فرهنگ نامیده می‌شود. گفتنی است با وجود تمام نظریه‌های موجود در زمینه برنامه‌ریزی فرهنگی و مخالفت بسیاری از دولت‌های لائیک با برنامه‌ریزی دولتی، عملاً در این حوزه برنامه‌ریزی دولتی اعمال می‌شود؛ مانند سیاست‌های دولت فرانسه در حوزه سینما و ایجاد محدودیت نسبت به پخش فیلم‌های هالیوودی (شکیبانیان، ۱۳۸۵). به هر حال، هر کشوری یک سیاست فرهنگی خاصی را دنبال می‌کند و این واقعیتی است که اخیراً به نحو چشمگیری شکل گرفته و جزء پیامدهای جانبی جنبش‌های سیاسی و اجتماعی قرن بیستم به‌شمار می‌رود. از این رو باید به مسئله اندازه و نوع مداخله دولت در فرهنگ پرداخت که میزان دخالت دولت در فرهنگ به نوع و ایدئولوژی هر حکومت بستگی دارد (فاضلی، ۱۳۸۶).

مطالب فوق نشان می‌دهند که برنامه‌ریزی فرهنگی یک اصل تحقق‌یافته است. اما مسئله اصلی در سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی، شیوه دخالت دولت در حوزه فرهنگ و الگوی برنامه‌ریزی و سیاستگذاری فرهنگی است. دو رویکرد اصلی درباره برنامه‌ریزی و سیاستگذاری فرهنگی عبارت است از: رویکرد مدیریتی و رویکرد مطالعات فرهنگی. در

رویکرد مدیریتی توجه اصلی معطوف به برنامه‌ریزی است، اما در مطالعات فرهنگی توجه اصلی معطوف به سیاست فرهنگی است. این دو رویکرد از ایده‌ها، داده‌ها، مفاهیم و روش‌های یکدیگر استفاده می‌کنند، اما هدف‌های نهایی در آنها متفاوت است. هدف غایی در رویکرد مدیریتی، شناخت سازوکارها و جریان عملی برنامه‌ریزی به‌منظور پیشبرد هدف‌های مورد نظر و استفاده از دانش فنی و علم مدیریت برای اعمال یک مدیریت عقلانی بر مسئله است. این رویکرد که ابتدا با حسابداری آغاز شد و به مدیریت ارتقا یافت، با نگاه بین‌رشته‌ای و با هدف مهندسی اجتماعی وارد سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی شد. اما در رویکرد مطالعات فرهنگی به‌طور مستقیم اهداف عمل‌گرایانه دنبال نمی‌شود، بلکه بیشتر نگاه معرفت‌شناختی و اهداف نظری تعقیب می‌گردد. گفتمان مدیریت فرهنگی دارای زبان فنی است، اما زبان به‌کار رفته در مطالعات فرهنگی یک زبان تفسیری است. از سوی دیگر دو نگاه به سیاست فرهنگی وجود دارد؛ یکی محدود به دولت است و دیگری همه‌سازمان‌ها، گروه‌ها و ... را دارای سیاست فرهنگی واحد می‌داند. استیونسن در کتاب *شهروندی فرهنگی* سه گفتمان برای سیاست فرهنگی بیان کرده است: دولتی، بازار و اجتماعی. در گفتمان دولتی فرض بر تمرکز است و دولت خود را مجاز می‌داند برای تحقق اهدافش تمام عرصه‌های فرهنگ را در اختیار داشته و به‌طور متمرکز مدیریت کند. گفتمان بازار معتقد است امور فرهنگی همانند امور اقتصادی است و در عرصه فرهنگ نیز تقاضای اجتماعی برای فرهنگ، محصولات فرهنگی و دادوستدهای فرهنگی وجود دارد و اگر کالایی تقاضا نداشته باشد، محکوم به نابودی است. گفتمان اجتماعی نیز گفتمان جامعه مدنی است (همان).

۲-۴ الگوهای سیاستگذاری فرهنگی

سیاستگذاری دارای اشکال گوناگونی است. به‌طور مثال، وجود سرمشق‌های آرمان‌شهر‌گرا، واقع‌گرا، راهبردی و توسعه‌گرا منشأ پیدایش انواع سیاستگذاری‌های

فرهنگی شده است. براساس میزان فراگیری و پیوستگی سیاستگذاری‌های فرهنگی، به انواع دیگری از سیاستگذاری فرهنگی می‌توان دست یافت که به سیاستگذاری فرهنگی گسسته و پیوسته تقسیم می‌شود. سیاستگذاری گسسته نوع خاصی از سیاستگذاری فرهنگی است که در آن برنامه‌ریزان هر حوزه به‌طور مستقل و جداگانه به سیاستگذاری مبادرت می‌کنند، از این رو میان بخش‌های مختلف آن ارتباط و همبستگی ارگانیک به چشم نمی‌خورد. اما در سیاستگذاری فرهنگی پیوسته، برنامه‌ریزان با مدنظر قرار دادن الگوی کلی و نظامی اندام‌واری به سیاستگذاری مبادرت می‌کنند که نتیجه و محصول آن، شبکه و مجموعه هم‌بسته‌ای از تصمیم‌ها و اقدامات است (اکبری، ۱۳۸۱).

سیاستگذاری فرهنگی با رویکردهای مختلفی قابل اجراست؛ رویکرد نخبه‌گرا که به صورت سنتی و با حفظ میراث فرهنگی و احیای دوران گذشته تاریخی بر هویت ملی تأکید دارد؛ رویکرد توسعه‌ای که حاصل پیوند میان فرهنگ و توسعه است و رویکرد کثرت‌گرا که بر خود فرهنگ متمرکز شده است (بهادری، ۱۳۷۶: ۱۴۱-۱۳۶). از سوی دیگر، سیاست‌های فرهنگی اغلب دو نوع‌اند؛ تشویقی و کنترلی. سیاست‌های تشویقی برای رسیدن به اهداف خود از ابزار تشویق و اقناع استفاده می‌کنند و غالباً به‌منظور توسعه فرهنگی اتخاذ می‌شوند. سیاست‌های کنترلی نیز از عوامل محدودکننده مانند عدم دسترسی و یا تهدید به مجازات بهره می‌گیرند (کاوند، ۱۳۸۷: ۳). الگوهای سیاستگذاری فرهنگی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. یکسان‌سازی فرهنگی: که به دنبال یکسان‌سازی فرهنگی در جامعه است. در این الگو، اصول و ارزش‌های مقدسی وجود دارد که در یک طرح هندسی ارزش‌های فرهنگی یک نقطه کانونی و هنجاری را اختیار کرده و جامعه‌ای هم‌بسته و مبتنی بر ارزش‌های والا را شکل می‌دهد. البته، تحقق این الگو در عمل بسیار دشوار خواهد بود.
۲. تکثرگرایی فرهنگی: که به دنبال رشد و گسترش خرده‌فرهنگ‌ها به صورت هم‌عرض در کنار یکدیگر است. در این الگو، خرده‌فرهنگ‌های موجود در جامعه به رسمیت شناخته

می‌شود و نوعی نسبی‌گرایی فرهنگی حاکم است. جامعه برای هیچ خرده‌فرهنگ یا اصول عام اهمیت برتر یا خاصی قائل نیست. اتخاذ این الگو در عمل بسیار دشوار و دارای تبعات فراوانی است.

۳. وحدت در کثرت: که ضمن تأکید بر اشتراکات فرهنگی، امکان تكثر خرده‌فرهنگ‌های مختلف را در چارچوب نمادی مشترک مجاز می‌داند. مراجعه به فصل مشترک سنن انسانی، مذهبی و ملی و درعین حال به رسمیت شناختن تنوع‌ها و تكثرهای فرهنگی، ویژگی بارز این الگوست که مناسب جوامعی مانند ایران است (قلجی، ۱۳۸۸).

۲-۵ سیاستگذاری فرهنگی در ایران

از لحاظ تاریخی سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۲۰ را باید دوره سیاستگذاری فرهنگی گسسته در ایران نامید. در این دوره، برنامه‌ریزان فرهنگی به اخذ تصمیم در حوزه‌های گوناگون فرهنگی مبادرت کردند؛ بدون آنکه اصول سیاست یکسانی را مدنظر قرار دهند و بر پایه الگوی کلانی که نقشه عملیات اجرایی را مشخص می‌کند، رفتار نمایند. شایان ذکر است که به‌رغم سیاست فرهنگی مکتوب و نظام سیاستگذاری همه‌جانبه، ایدئولوژی فرهنگی حکومت و تسلط گفتمان تجددطلبی و غربگرایی، تا حدود زیادی به مجموعه تصمیمات و اقدام غیرهم‌بسته، جهت‌گیری تقریباً واحدی می‌بخشید و آنها را در راستای یکسانی قرار می‌داد. از سوی دیگر، در فاصله سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۷ سیاستگذاری فرهنگی در قالب سیاستگذاری پیوسته انجام گرفت. در سال ۱۳۴۷ شورای عالی فرهنگ و هنر وقت، به تهیه متنی در زمینه سیاست فرهنگی کشور مبادرت کرد که ملاک تصمیم‌گیری در تمام عرصه‌های فرهنگی شد. بر این اساس، اصول چهارگانه‌ای برای سیاست فرهنگی کشور تعیین شد که عبارت بودند از: فرهنگ برای همه، توجه به میراث فرهنگی، فراهم کردن بیشترین امکانات برای ابداع، نوآوری فکری، هنری و شناساندن فرهنگ ایران به جهانیان و آگاهی از مظاهر فرهنگ‌های دیگر (شکيبانیا، ۱۳۸۵).

آنچه طی سال‌های یاد شده در تدوین اصول فرهنگی مغفول مانده بود، توجه واقعی به نیازهای فرهنگی جامعه بود. ایران کشوری اسلامی است که با سابقه‌ای درخشان رکن رکن تمدن اسلامی محسوب می‌شود، اما در طراحی اصول سیاست فرهنگی کشور در گذشته نه تنها هیچ‌یک از معیارهای اسلامی مورد توجه قرار نگرفته بود، بلکه با تأکید بر فرهنگ جوامع متجدد، فرهنگ جامعه اسلامی را در محاق برده بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۶۳ شورای عالی انقلاب فرهنگی به‌عنوان عالی‌ترین مرجع سیاست‌گذاری و مدیریت فرهنگی کشور تشکیل شد و اصول سیاست فرهنگی را به تصویب رساند. علاوه بر این، مصوبات دیگری نیز با هدف سامان‌دهی امور فرهنگی مانند شاخص‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، سیاست‌های مقابله با تهاجم فرهنگی و ... نیز به تصویب رسید. بخش‌هایی از برنامه‌های (پنج‌گانه) توسعه نیز به سیاست‌گذاری فرهنگی پرداخته است.

در اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، سیاست فرهنگی همان توافق رسمی و اتفاق نظر مسئولان در تشخیص، تدوین و تعیین مهم‌ترین اصول و اولویت‌های لازم در حرکت فرهنگی معرفی شده است. سیاست فرهنگی را می‌توان اصول راهنمای کارگزاران فرهنگی و مجموعه علائم و نشانه‌هایی دانست که مسیر حرکت فرهنگی جامعه را نشان می‌دهد. سیاست فرهنگی به معنای عام و عرفی آن شامل مجموعه‌ای از اهداف، مبانی، اصول، اولویت‌ها و خط‌مشی اجرایی است، هرچند به معنای خاص فقط قسمت اخیر را به ذهن متبادر می‌سازد (اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱).

سطوح مختلفی برای سیاست‌گذاری و سیاست‌های فرهنگی قابل تصور است: سطح اول، سیاست‌های کلان و ابرسیاست‌های فرهنگی است که در نظام جمهوری اسلامی ایران از سوی رهبری نظام شکل می‌گیرد. سطح دوم، تدوین سیاست‌های عمومی فرهنگی توسط لایه‌های مدیریتی کشور است. سطح سوم، نهادهای دولتی و سازمان‌های مجری سیاست‌های فرهنگی است. سطح چهارم نیز سیاست‌های فرهنگی در قسمت نهادهای

اجتماعی و سازمان‌های مردم‌نهاد و بخش خصوصی است. این چهار سطح در تعامل با یکدیگر حکمرانی ملی را در زمینه‌های فرهنگی تشکیل می‌دهند.

بررسی تحلیلی نشان می‌دهد که سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی در شرایط مختلف چهره‌های متفاوتی داشته است. روند سیاست‌های فرهنگی ایران در سه گفتمان قابل تقسیم‌بندی است که عبارت‌اند از:

۱. **گفتمان آموزش‌محور:** در اوایل انقلاب اسلامی، با اینکه وقوع انقلاب، تحول فرهنگی جدی در کشور ایجاد کرده بود، اما نظام سیاسی جدید هم برای ایجاد تغییرات کلان برنامه داشت. این تغییرات بیش از هر چیز معطوف به مسائل فرهنگی بود و دانشگاه‌ها به‌عنوان مراکز مهم فرهنگی و آموزشی بیشتر از نهادهای دیگر مدنظر بود، به طوری که در فروردین ۱۳۵۹ دستوری از سوی امام خمینی (ره) مبنی بر ایجاد تغییرات در دانشگاه‌ها صادر شد. ایشان در این فرمان بر ضرورت تحول اساسی دانشگاه‌ها، تصفیه اساتید مرتبط با شرق و غرب و تبدیل دانشگاه به محیطی سالم برای تدوین علوم عالی اسلامی تأکید کردند. این فرمان نقطه آغاز تشکیل شورایی است که پس از آن، متولی امور سیاستگذاری فرهنگی شد. امام امت (ره) در این فرمان بر نقش محوری آموزش و دانشگاه در فرهنگ‌سازی تأکید داشتند و این نگرش نسبت به سیاستگذاری فرهنگی در فرمان شهریور ۱۳۶۲ ایشان بیشتر خود را نشان داد. در این دوران، انقلاب فرهنگی بیشتر بر حوزه آموزش تمرکز کرد و ارتقای آموزه‌های دینی و فرهنگی، از طریق آموزش در دانشگاه‌ها و مدارس دنبال شد. وضعیت نابسامان دانشگاه‌ها در آن مقطع، اعتقاد به نقش آموزش در فرهنگ و اعتلای فرهنگی و نیاز به اسلامی کردن محتوای آموزشی باعث شد که آموزش به‌عنوان اصلی‌ترین وظیفه شورای انقلاب فرهنگی انگاشته شود.

۲. **گفتمان مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی:** جمهوری اسلامی ایران با پشت سر گذاشتن دوران جنگ و رسیدن به ثبات نسبی، با مفهوم جدیدی به نام تهاجم فرهنگی مواجه شد؛ موضوعی که با هوشمندی رهبر معظم انقلاب اسلامی رصد و بیان گردید. در این دوران

به تدریج مردم با پدیده‌های جدیدی مانند ماهواره، رایانه و فضای دیجیتال مواجه شدند و موج جهانی شدن تحت تأثیر تکنولوژی اطلاعات و همچنین کم‌رنگ شدن مرزهای سیاسی و فرهنگی (تحت تأثیر این موج) نظام را با چالش‌های جدیدی روبه‌رو کرد. در ادامه سیر تطور شورای عالی انقلاب فرهنگی، مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۳۷۵/۹/۱۴ طی حکمی اهمیت و وظایف جدید این شورا را گوشزد کردند و به این ترتیب شورا وارد مرحله جدیدی شد که مرحله برنامه‌ریزی و مدیریت فرهنگی بود. بر این اساس شورای عالی انقلاب فرهنگی به‌عنوان عالی‌ترین مرجع سیاست‌گذاری، تعیین خط‌مشی، تصمیم‌گیری، هماهنگی و هدایت امور فرهنگی، آموزشی و پژوهشی کشور در چارچوب سیاست‌های کلی نظام محسوب شده و تصمیمات و مصوبات آن لازم‌الاجرا و در حکم قانون است.

در این دوره، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری فرهنگی در شورای عالی انقلاب فرهنگی فقط دانشگاه‌ها را هدف قرار نداده بلکه توسعه و اصلاح فرهنگی در تمام سطوح را نشانه گرفت. از مهم‌ترین مصوبه‌های این دوره، اصول سیاست‌های فرهنگی، سیاست‌های مقابله با تهاجم فرهنگی، ارزش‌های اساسی و شاخص‌های فرهنگی، آیین‌نامه شورای فرهنگی، اجتماعی زنان و شورای عالی جوانان است که در آن حوزه فرهنگ فراتر از گذشته مورد توجه قرار گرفته و مؤلفه‌های زیادی مانند سبک زندگی، آداب و رسوم، اقشار اجتماعی و ... وارد تعریف و تلقی شورای عالی انقلاب فرهنگی از مقوله فرهنگ شد.

۳. **گفتمان مهندسی فرهنگی:** در آخرین زنجیره از تحولات شورای عالی انقلاب فرهنگی، در تاریخ ۱۳۸۳/۱۰/۸، رهبر معظم انقلاب اسلامی یکی از مهم‌ترین تکالیف شورا را مهندسی فرهنگی بیان کردند. اما این گفتمان و مرحله جدید، هنوز تعریف یکسانی بین اعضای شورا ندارد. بعضی، مهندسی فرهنگی را حداقلی دانسته و معتقدند فرهنگ باید آزادانه راه خود را انتخاب کند و وظیفه مسئولان فقط مدیریت و برنامه‌ریزی برای توسعه است، اما عده دیگری تلقی حداکثری از این مقوله دارند و معتقدند باید به‌طور واضح و آشکار وارد فرایند فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌پذیری جامعه شد. از سال ۱۳۸۳ به بعد نیز این

شورا مصوبه خاصی را در حوزه این گفتمان به تصویب نرسانده است و به نظر می‌رسد که شورا دچار نوعی سردرگمی مفهومی و تعریفی از واژه مهندسی فرهنگی شده است. اما بدون شک، مهم‌ترین اقدام در حوزه سیاستگذاری فرهنگی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تدوین «اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۱ است. در این منشور، اهداف فرهنگی جمهوری اسلامی ایران چنین تعیین شده است: «رشد و تعالی فرهنگ اسلامی انسانی و بسط پیام انقلاب اسلامی در جامعه و جهان؛ استقلال فرهنگی و زوال مظاهر منحط و مبانی نادرست فرهنگ‌های بیگانه و پیراسته شدن جامعه از آداب و رسوم منحرف و خرافات؛ به کمال رسیدن قوای خلاقه و شایسته وجود آدمی در کلیه شئون و به فعلیت در آمدن استعداد خداداده و استحصال دفائن عقول و ذخایر وجودی انسان؛ آراسته شدن به فضایل اخلاقی و صفات خدایی در مسیر وصول به مقام انسان متعالی؛ تحقق کامل انقلاب فرهنگی در جهت استقرار ارزش‌های مورد نظر اسلام و انقلاب اسلامی در زندگی جمعی و یا فردی و نگاهبانی از آنها و استمرار حرکت فرهنگی جهت میل به جامعه مطلوب؛ درک مقتضیات و تحولات زمان و نقد و تنقیح دستاوردهای جوامع بشری و استفاده از نتایج قابل انطباق با اصول و ارزش‌های اسلامی» (کاوند، ۱۳۸۷).

۳ تحلیل یافته‌ها و نتایج تحقیق

اگرچه تلاش‌های انجام شده برای تصویب اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را باید یکی از اساسی‌ترین و ضروری‌ترین اقداماتی برشمرد که شرایط اولیه و لازم برای مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی در کشور را فراهم می‌کند، اما نباید از نظر دور داشت که این مصوبه، اشکالات متعددی دارد که در عمل، مانعی جدی برای تبدیل شدن آن به سرمشقی برای سیاستگذاران و مدیران فرهنگی کشور است. یکی از مهم‌ترین مشکلات این مصوبه، تفکر به شدت انتزاعی حاکم بر آن است. سیاست فرهنگی تدوین شده، بسیار خلاصه و حاوی مجموعه‌ای کلی از تیتراهایی است که خود نیازمند شرح و تفسیرند و فاقد

استنتاج‌های مبتنی بر آمار مقایسه‌ای و شاخص‌هایی در زمینه مصرف کالاهای فرهنگی و نیز ارزیابی باورها و سطوح کلی جامعه است. اصول مصوب سیاست فرهنگی همچون مباحث نظری، بر پیش‌فرض‌های بدون کارکرد استوار است و در واقع، تاریخ مصرفی برای این اصول کلی پیش‌بینی نشده است. نقش سازمان‌های مردم‌نهاد، گروه‌های اجتماعی و نخبگان غیردولتی در آن نادیده گرفته شده و دیدگاه تدوین‌کنندگان آن نگاه از بالا و پایین و دولتی به تمام عرصه‌های فرهنگ کشور است (کرمانی، ۱۳۸۲: ۴۵-۴۳).

البته در کشور ما، تعدد مراجع تصمیم‌گیر و نهادهای سیاستگذار فرهنگی و فقدان الگوی جامع و مدون برای سیاستگذاری در بخش فرهنگ، چالش‌های فراوانی را در این حوزه ایجاد کرده است. به‌عنوان مثال، ضعف پشتیبانی‌های نظری و مطالعاتی در حوزه سیاستگذاری فرهنگی به تصمیمات نارسا، ناقص یا نادرست در زمینه سیاست‌های فرهنگی منجر شده است؛ به‌گونه‌ای که در بسیاری از موارد، تغییرات به‌نسبت سریع و شتاب‌زده‌ای را برای جبران تبعات آن به دنبال داشته است. شاید بتوان ریشه اصلی این موضوع را در نبود چارچوب نظری مشخص در سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌های فرهنگی جست‌وجو کرد که به تعارضات و اختلافات گسترده در سیاست‌های فرهنگی منجر شده و باعث فقدان وحدت نظر در حوزه فرهنگ و ایجاد تفاوت نظر در تعیین مصالح عمومی و نارسایی در اولویت‌دهی به ارزش‌ها گردیده است. نکته مهم دیگر، ضعف ساختاری و کارکردی در تبدیل سیاست‌های کلان و ابرسیاست‌ها به سیاست‌های خرد و تدوین سیاست‌های عمومی است و نشانه بارز آن، ضعف دستورالعمل‌های سیاستی و ضعف ارتباط سیاست‌های کلان فرهنگی با سطوح برنامه‌ریزی می‌باشد. این مشکل در موارد متعددی از جمله: نقشه جامع علمی کشور، نقشه راه مهندسی فرهنگی کشور، نهضت نرم‌افزاری و ... وجود داشته است که در سطح رهبری نظام با ظرافت و هوشمندی مطرح شده، اما در سطوح بعدی به رکود و ناکارآمدی انجامیده است.

سیاستگذاری عمومی و سیاست‌های فرهنگی در ایران مشکلات خاصی دارد. به‌عنوان

مثال کلی گویی و فرار از جزئیات در سیاست‌های فرهنگی ایران بسیار شایع است، در صورتی که سیاستگذاری عمومی وارد مسائل عملی می‌شود. به عبارت دیگر به «مطالعه» در اجرای سیاست‌ها بی‌توجهی شده و به دلیل فقدان مطالعه اجرا، «کلیات» و کلی گویی حرف اول را می‌زند و حتی شکل آکادمیک نیز به خود می‌گیرد و در برخی موارد نیز هیچ‌گاه به برنامه عملیاتی و اجرایی منجر نمی‌شود. این مشکل در مشاهده و تحلیل صحیح و دقیق فضای مسئله نیز خود را نشان می‌دهد. به عنوان مثال غفلت‌ها و تغییرات مختلف در سیاست‌های فرهنگی مربوط به کنترل جمعیت، ناشی از عدم شناخت صحیح مسئله و اعمال سلیقه مدیران بوده است. علاوه بر آن ضعف نیازسنجی در سیاستگذاری معطوف به مسئله، باعث کاهش اثربخشی سیاست‌های فرهنگی و شکل‌گیری رویکرد انفعالی در بسیاری از سیاست‌های تقابلی نسبت به سیاست‌های فرهنگی و تهاجم فرهنگی دشمن شده است.

از سوی دیگر، ناکارآمدی و الگوبرداری‌های ناشیانه از نگرش‌های غربی در سیاستگذاری فرهنگی به خصوص در لایه‌ها و سطوح اجرایی، خود را در قالب ناهماهنگی مجریان و تخریب یا خنثی شدن سیاست‌های فرهنگی توسط بخش‌های مختلف نشان می‌دهد. نتیجه این آسیب، عدم توجه به پیوست فرهنگی در سیاستگذاری سایر امور (اقتصادی، اجتماعی و ...)، تمایل دولت به تصدیگری و عاملیت در سیاست‌های فرهنگی و کم‌توجهی به گروه‌های اجتماعی، سازمان‌های مردم‌نهاد و خرده‌فرهنگ‌ها و تمرکززدایی جغرافیایی در سیاستگذاری فرهنگی است. علاوه بر نکات فوق، ناکارآمدی دستگاه‌ها و نهادهای فرهنگ‌ساز و متولی در زمینه سیاست‌های فرهنگی (مانند صدا و سیما، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و ...) نیز موجب بروز چالش‌های مختلف و شکل‌گیری نارضایتی مردم و سطح ابرسیاست‌ها شده است. در اکثر تصمیمات و سیاست‌های فرهنگی، ترجیح نگرش کوتاه‌مدت و کمی بر افق‌های بلندمدت و کیفی مشاهده می‌شود، به طوری که روند بلندمدت را به روزمرگی در سطح مدیران فرهنگی و کم‌توجهی به سازوکارهای ارزیابی و نظارت تبدیل کرده است.

بر اساس مطالب فوق و به منظور مطالعه و تحقیق دقیق‌تر درباره آسیب‌های عرصه سیاست‌گذاری فرهنگی و سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، با استفاده از روش دلفی ابتدا مرحله تکوین مفاهیم و سؤالات تحقیق با کمک بررسی و تحلیل اسنادی و منابع علمی و کتابخانه‌ای صورت گرفت. سپس با انتخاب هدفمند یک گروه سی نفره از متخصصان و نخبگان در حوزه مدیریت و سیاست‌گذاری فرهنگی مرحله اول از پرسش‌نامه دلفی با محوریت بررسی آسیب‌های سیاست‌های فرهنگی اجرا شد. بعد از بررسی و تحلیل پاسخ‌های مرحله اول، با کمک طیف لیکرت پنج‌سطحی و تنظیم تمام موارد آسیب‌شناسی اشاره شده در قالب سی آسیب سیاست‌های فرهنگی، پرسش‌نامه ساختاریافته‌ای برای مرحله دوم دلفی تهیه شد و برای همه متخصصان به اجرا درآمد که با درصد مطلوبیت ۷۰ تا ۱۰۰ درصد مورد توافق صاحب‌نظران قرار گرفت. در نهایت با تحلیل کمی و کیفی پاسخ‌های مرحله دوم، فهرست جامعی از آسیب‌شناسی سیاست‌های فرهنگی همراه با اولویت‌بندی آنها تدوین گردید.

بر این اساس آسیب‌های سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان به ترتیب ذیل برشمرد:

۱. تعدد مراکز سیاست‌گذار فرهنگی (شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجلس و دولت) و ناهماهنگی و تعارض میان دستگاه‌های فرهنگی؛
۲. عدم تدوین شاخص‌های مناسب و قابل رصد برای ارزیابی و نظارت سیاست‌های فرهنگی؛
۳. برخورد اداری، شکلی، روزمره، سطحی و شعاری با سیاست‌های فرهنگی؛
۴. پیش‌بینی نکردن سازوکارهای اجرایی و عدم تعیین و تفکیک مسئولیت دستگاه‌های فرهنگی بر اساس اهمیت، مکان و زمان؛
۵. متعهد نبودن، سلیقه‌ای عمل کردن، فقدان دیدگاه مشترک و برداشت‌ها و تفاسیر مختلف مجریان از سیاست‌های فرهنگی؛
۶. کم‌توجهی به نهادهای مردمی و سازمان‌های مردم‌نهاد در اجرای سیاست‌های فرهنگی؛

۷. ضعف آینده‌نگری، پویایی و روزآمدی سیاست‌های فرهنگی متناسب با تغییرات محیطی و مقتضیات زمان (رشد فناوری‌های نوظهور، تغییر در گرایش‌های نسل‌های جدید و ...)
۸. تدوین سیاست‌های فرهنگی بدون توجه به واقعیت‌های موجود و تجربه در اجرا؛
۹. ضعف در نظارت دقیق و به‌موقع بر سیاست‌های فرهنگی؛
۱۰. کم‌توجهی به نظارت همگانی و خودکنترلی در اجرای سیاست‌های فرهنگی؛
۱۱. تناقض در سیاست‌های اعمالی و جاری نبودن سیاست‌های فرهنگی در دستگاه‌های فرهنگی (رسانه ملی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و ...)
۱۲. مشخص نبودن ارتباط میان سیاست‌های فرهنگی با سایر حوزه‌ها (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ...)
۱۳. عدم تمرکز و اولویت‌بندی سیاست‌ها، پراکندگی، عدم انسجام و تکثر مطالب و سرفصل‌های سیاست‌های فرهنگی؛
۱۴. ضعف در ضمانت‌های اجرایی سیاست‌ها و کم‌توجهی به سیاست‌های فرهنگی در برنامه‌های پنج‌ساله توسعه، قوانین، توزیع بودجه و امکانات؛
۱۵. ضعف در آموزش، تربیت و تعمیق سیاست‌های فرهنگی و باورهای دینی در نسل‌های جدید؛
۱۶. مقطعی بودن سیاست‌های فرهنگی و عدم استمرار و ثبات در آنها؛
۱۷. غلبه منافع سیاسی و رویکردهای گروهی در اعمال سیاست‌های فرهنگی؛
۱۸. کلی‌گویی و ابهام در سیاست‌های فرهنگی تدوین شده و انتزاعی، غیرقابل اجرا و شعاری بودن آنها؛
۱۹. امکان برداشت‌ها و تفاسیر مختلف و سلیقه‌ای از سیاست‌های فرهنگی؛
۲۰. ضعف در ابتدای سیاست‌های فرهنگی و اجرای آن براساس تمدن و فرهنگ غنی اسلامی - ایرانی به‌عنوان پیشران‌های آینده‌ساز؛
۲۱. ضعف در ساختار و نهادهای مورد نیاز برای اجرای سیاست‌های فرهنگی؛

۲۲. اولویت نداشتن واقعی سیاست‌های فرهنگی در مقایسه با سایر خط‌مشی‌های اقتصادی، سیاسی و ...؛
۲۳. ضعف در ارائه الگوهای موفق ارزشی، بومی، منطقه‌ای و ملی منطبق با سیاست‌های فرهنگی؛
۲۴. فراگیری دخالت افراد غیرمتخصص در حوزه سیاست‌های فرهنگی؛
۲۵. کم‌توجهی و عدول از سیاست‌های فرهنگی و انفعال در مواجهه با تهاجم فرهنگی غرب؛
۲۶. کم‌توجهی و ضعف شناخت مدیران و مسئولان نسبت به سیاست‌های فرهنگی؛
۲۷. عدم صلاحیت برخی متولیان و سیاست‌گذاران حوزه فرهنگ؛
۲۸. شتابزدگی در بازدهی و نتیجه‌گیری زود هنگام از سیاست‌های فرهنگی؛
۲۹. عدم انطباق سیاست‌های فرهنگی با اصول خط‌مشی‌گذاری؛
۳۰. احساس بیگانگی، کاهش اهمیت و اعتبار سیاست‌های فرهنگی نزد برخی از اقشار مردم و نسل‌های جدید.

۴ جمع‌بندی نتایج و راهبردهای پیشنهادی

با وجود نظریات و دیدگاه‌های متفاوت نسبت به مفهوم سیاست‌گذاری فرهنگی، تمایز تعریف و توجه خاص در رویکرد اسلامی - ایرانی به مقوله فرهنگ باعث می‌شود که زمینه مساعدی برای برقراری ارتباط ویژه میان آن با مقوله مدیریت، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری ایجاد گردد. این موضوع هنگامی اهمیت مضاعف می‌یابد که دریایم مقوله سیاست‌گذاری فرهنگی و الگوهای آن حتی در کشورهایی که نگاه حداقلی به مقوله فرهنگ دارند نیز بیش از گذشته مطرح شده است. رابطه دوسویه فرهنگ و سیاست‌گذاری، ظرفیت بالقوه بالایی در ایجاد تحولات فرهنگی و مدیریتی در کشورمان دارد که بخش بسیار کوچکی از آن به فعلیت رسیده است.

بررسی نکات فوق نشان می‌دهد که به‌رغم تصویب اصول سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، این موضوع نیازمند تلاش علمی، تحلیل و بررسی آسیب‌شناسانه

است. تنوع مفاهیم نظری و رویکردهای مدیریتی و عدم تدوین الگوهای بومی کارآمد و اثربخش سیاستگذاری فرهنگی، منجر به از دست رفتن فرصت‌های ذی‌قیمت فرهنگی و بروز زمینه‌های فراوان آسیب‌رسان در حوزه فرهنگی نظام جمهوری اسلامی ایران شده است. از سوی دیگر، نظریه‌های فرهنگی غرب چه در بعد جهانی و چه در بعد تعاریف و مدل‌های تحلیلی فرهنگی در کشوری مانند ایران که دارای فرهنگ و تمدن مذهبی است نمی‌تواند جواب‌گوی سیاستگذاری‌های فرهنگی باشد؛ به‌خصوص با شکل‌گیری نظام اسلامی و فرهنگ انقلاب اسلامی که الگویی فراتر از الگوهای موجود در دنیا ارائه داده و اکنون دین را در صحنه اجتماع و حکومت به‌عنوان یک عنصر فکری و فرهنگی مطرح کرده است.

نتایج این تحقیق که با پشتیبانی نظریات متخصصان و صاحب‌نظران عرصه فرهنگ و سیاستگذاری و با کمک روش دلفی انجام شده، نشان می‌دهد که تعدد مراکز سیاستگذار فرهنگی و ناهماهنگی، تعارض و ناسازگاری میان دستگاه‌های فرهنگی، عدم تدوین شاخص‌های قابل رصد برای سیاست‌های فرهنگی و برخورد اداری، روزمره و شعاری با آنها، ضعف در سازوکارهای اجرایی و عدم تعیین مسئولیت دستگاه‌های فرهنگی، ضعف در پویایی و روزآمدی سیاست‌های فرهنگی متناسب با تغییرات محیطی و مقتضیات زمان، فقدان تفاهم و دیدگاه مشترک مجریان، کم‌توجهی به نهادهای مردمی و سازمان‌های مردم‌نهاد، اولویت‌بندی نکردن سیاست‌ها، عدم انسجام در سیاست‌های فرهنگی، ضعف در نظارت دقیق و کم‌توجهی به نظارت همگانی و خودکنترلی، تناقض در سیاست‌های اعمالی، عدم ارتباط میان سیاست‌های فرهنگی با سیاست‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ... مهم‌ترین آسیب‌های سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است.

با توجه به آسیب‌های فوق و براساس ظرفیت بالای فرهنگ اسلامی نسبت به مرزشکنی و نیل به وضعیت پیشتازی در موقعیت راهبردی فرهنگی در عرصه جهانی و سیاستگذاری فرهنگی، می‌توان به برخی راهبردهای نظری و عملی برای آسیب‌زدایی و ارتقای سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد:

۱. ایجاد سازگاری، هماهنگی و همسویی میان سیاست‌های فرهنگی دستگاه‌های فعال و تأثیر گذار در عرصه فرهنگی (بخش دولتی و غیردولتی) در سطوح مختلف محلی، ملی و منطقه‌ای؛
۲. تدوین شاخص‌های دقیق و قابل رصد، جامع، صریح، روشن و هدفمند برای ارزیابی و نظارت بر سیاست‌های فرهنگی براساس ابرسیاست‌ها، سیاست‌های کلان و واقعیات فرهنگی جامعه و تغییرات محیط داخلی و بین‌المللی؛
۳. ارتقای انگیزه و تشویق فعالیت‌های فرهنگی در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، راهبردی و رسانه‌ای به‌منظور زمینه‌سازی برای بروز ابتکارات، نوآوری‌ها، خلاقیت‌ها و سیاست‌های نوین فرهنگی؛
۴. ایجاد تفاهم و وفاق میان نخبگان فکری، فرهنگی و سیاسی در خصوص سیاست‌های فرهنگی براساس چارچوب نظری و منظومه فکری ابرسیاست‌ها و سیاست‌های کلان فرهنگی ترسیم شده از سوی رهبر معظم انقلاب برای حل تعارضات بین سیاست‌های فرهنگی مختلف، شکل‌گیری کامل زنجیره حکمرانی ملی در زمینه‌های فرهنگی (ارتباط مستحکم سیاست‌های عمومی فرهنگی و خط‌مشی نهادها و سازمان‌های دولتی و خصوصی با ابرسیاست‌ها و سیاست‌های کلان فرهنگی) و دوری از استیلاي سیاست و منفعت‌طلبی سیاسی بر فرهنگ؛
۵. مشخص کردن ضوابط و قوانین اجرایی حاکم بر سیاست‌های فرهنگی، کارآمدسازی و اصلاح ساختار و کارکرد بخش‌های فرهنگی کشور در تبدیل سیاست‌های کلان و ابرسیاست‌ها به سیاست‌های خرد (مانند نقشه جامع علمی، جنبش نرم‌افزاری، تولید علم و ...)، تطابق سیاست‌های اعلامی با سیاست‌های اعمالی عرصه فرهنگی و تطبیق ساختارهای اجتماعی با اهداف و سیاست‌های فرهنگی همراه با زمان‌بندی مشخص در راستای نقشه راه و مهندسی کلان فرهنگی کشور؛
۶. تقویت آموزش در جهت ترویج و گسترش فرهنگ عمومی کمال‌جویی، علم‌طلبی، صداقت، سلامت و ارتقای آگاهی‌های مدیران و کارکنان نهادهای فرهنگی به‌منظور تحقق ابرسیستم ملی فرهنگی و آموزشی در راستای ترجیح منافع ملی بر منافع فردی و جناحی، جامعه‌پذیری ارزشی و تقویت استقلال فرهنگی و فرهنگ استقلالی؛

۷. ترجیح کیفیت و اصالت دادن به آن با توجه به نیازسنجی، مخاطب‌شناسی و میزان اثربخشی فعالیت‌های فرهنگی و شناخت ابعاد آگاهی‌بخشی و اندیشه‌ورزی در سیاست‌های فرهنگی به منظور بسترسازی برای تسهیل و تقویت امور برنامه‌ریزی، نظارت و ارزیابی فعالیت‌های فرهنگی متنوع و متکثر و افزایش تحرک و اجتهاد فرهنگی؛
۸. گسترش میزان تبادل فرهنگی میان بخش‌های دولتی و غیردولتی در جهت افزایش تحرک فرهنگی - اجتماعی و ارتباط فرهنگی میان نهادهای دولتی و غیردولتی؛
۹. شکل‌گیری و اولویت‌بخشی به پیوست فرهنگی در تمامی سیاستگذاری‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ... از طریق ایجاد همبستگی نزدیک بین سیاست‌های فرهنگی و دیگر حوزه‌های سیاستگذاری از قبیل توسعه ملی، آموزش و پرورش، نظام ارتباطات و اطلاع‌رسانی، ملاحظات زیست‌محیطی، نظام اداری و اجرایی کشور و ...؛
۱۰. اهتمام به نقش نهادهای واسط اجتماعی و فرهنگی و نهادینه شدن مشارکت فرهنگی و فرهنگ‌مشارکتی به‌عنوان مشارکت جمعی و سرمایه اجتماعی در سیاست‌های فرهنگی؛
۱۱. ایجاد سامانه‌ای برای نظارت دقیق و به‌موقع بر سیاست‌های فرهنگی با تأکید بر نظارت همگانی و خودکنترلی در اجرای سیاست‌های فرهنگی؛
۱۲. اتخاذ رویکرد پیش‌تاز در سیاست‌های تقابلی نسبت به سیاست‌ها و تهاجم فرهنگی دشمن براساس گفت‌وگو فرهنگی و تمدنی اسلامی - ایرانی به‌عنوان پیش‌ران‌های آینده‌ساز و مراقبت نسبت به الگوپردازی‌های ناشیانه از نگرش‌های غربی در سیاستگذاری فرهنگی.

منابع و مآخذ

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۶). *تعریف‌ها و مفهومی فرهنگ*، تهران، نشر آگه، چاپ سوم.
۲. ابوالقاسمی، محمدجواد (۱۳۸۶). «آسیب‌شناسی فرهنگی انقلاب اسلامی»، فصلنامه *اندیشه انقلاب اسلامی*، ش ۷.
۳. اجلالی، پرویز (۱۳۷۹). *سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران*، تهران، نشر آن.
۴. اشترینان، کیومرث (۱۳۸۱). *روش سیاست‌گذاری فرهنگی*، تهران، کتاب آشنا.
۵. اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۱). سایت دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۶. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۱). «تجرباتی از برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷»، فصلنامه *شورای فرهنگ عمومی*، ش ۳۳.
۷. الوانی، سیدمهدی و فتاح شریف‌زادگان (۱۳۸۵). *فرایند خط‌مشی‌گذاری عمومی*، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ چهارم.
۸. الوانی، سیدمهدی و سیدمحمدحسین هاشمیان (۱۳۸۷). «ارائه مدل بومی سیاست‌گذاری متوازن بخش فرهنگ»، همایش توسعه و تحول در فرهنگ و هنر.
۹. ایگلتن، تری (۱۳۸۰). «منازعات فرهنگی مدرن»، ترجمه رضا مصیبی، *مجله ارغنون*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ش ۱۸.
۱۰. بابایی طلائی، محمدباقر (۱۳۸۴). *مبانی استراتژی فرهنگی از دیدگاه علی (ع)*، تهران، دانشکده فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۱۱. بدیع، برتران (۱۳۷۶). *فرهنگ و سیاست*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر دادگستر.
۱۲. بریجانیان، ماری (۱۳۷۳). *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*، ویرایش بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. بهادری، افسانه (۱۳۷۶). *درآمدی بر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی*، تهران، مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۴. پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲). فرهنگ‌شناسی، تهران، نشر قطره.
۱۵. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۳). فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۶. دانایی‌فرد، حسن (۱۳۸۸). «تحلیلی بر موانع تولید دانش در حوزه علوم انسانی»، فصلنامه سیاست علم و فناوری، سال ۲، ش ۱.
۱۷. رهنمایی، سیداحمد (۱۳۷۸). «آسیب‌شناسی فرهنگی»، مجله معرفت، ش ۳۰.
۱۸. شکیبانیا، مهدی (۱۳۸۵). نگرشی بر ابعاد برنامه‌ریزی مهندسی فرهنگی، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۱۹. صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۷). مبانی سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی، تهران، مرکز تحقیقات مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۲۰. فاضلی، نعمت‌اله (۱۳۸۶). «جزوه درسی سیاستگذاری فرهنگی»، دانشگاه علامه طباطبایی.
۲۱. فراهانی، فاطمه (۱۳۸۵). «سیاستگذاری فرهنگی و توسعه»، فرهنگ اندیشه، ش ۱۸.
۲۲. فکوهی، ناصر (۱۳۸۴). «آسیب‌شناسی فرهنگی جامعه ما»، مجله نامه، ش ۴۶.
۲۳. فیاض، ابراهیم (۱۳۸۵). «تأثیر چگونگی تعریف فرهنگ بر برنامه‌ریزی و سیاستگذاری فرهنگ»، فصلنامه شورای فرهنگ عمومی، ش ۳.
۲۴. قلجی، حسین (۱۳۸۸). «الگوهای سیاستگذاری فرهنگی»، وبلاگ سیاستگذاری عمومی و تحلیل سیاست‌ها.
۲۵. کاوند، رضا (۱۳۸۷). «گفتمان‌های سیاستگذاری‌های فرهنگی در ایران»، همایش ملی توسعه و تحول در فرهنگ و هنر.
۲۶. کرایب، یان (۱۳۸۱). نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر آگاه، چاپ دوم.
۲۷. کرمانی، علیرضا (۱۳۸۲). «سیاستگذاری‌های فرهنگی در ایران، واقعیت‌ها و مشکلات با تأکید بر کتاب کودک و نوجوان»، پژوهش‌نامه ادبیات کودک و نوجوان، ش ۳۵.
۲۸. ماندگار، محمد مهدی (۱۳۷۹). «فرهنگ‌سازی در نهج البلاغه»، فصلنامه علوم سیاسی، سال سوم، ش ۱۰.

۲۹. مشبکی، اصغر و علی اصغر پورعزت (۱۳۸۰). «مدیریت فرهنگ جامعه»، سخن سمت، ش ۸
۳۰. مشبکی، اصغر و علی اکبر خادمی (۱۳۸۷). «بررسی آسیب شناسانه سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی ایران بعد از انقلاب اسلامی»، فصلنامه پژوهش فرهنگی، ش ۱۴.
۳۱. نجاتی حسینی، سید محمود و دیگران (۱۳۷۹). مشارکت فرهنگی، تهران، انتشارات آن.
۳۲. نوشین، عبدالحسین (۱۳۶۳). *واژه نامک*، نشر دنیا، چاپ دوم.
۳۳. همایون، محمد هادی و نادر جعفری (۱۳۸۷). «درآمدی بر مفهوم و روش سیاست‌گذاری فرهنگی»، *اندیشه مدیریت*، سال دوم، ش ۲.
34. Dye Thomas R. (2007). *Understanding Public Policy*, Prentice Hall Policy.
35. Hatch, Mary, Jo. (1993). "The Dynamics of Organizational Culture", *Academy of Management Review*, Vol. 18, No. 4.
36. Schein Edgar H. (1996). "Three Cultures of Management: The Key to Organizational Learning", *Sloan Management Review*.
37. www.khamenei.ir